



کانت و صداقت مجرمانه

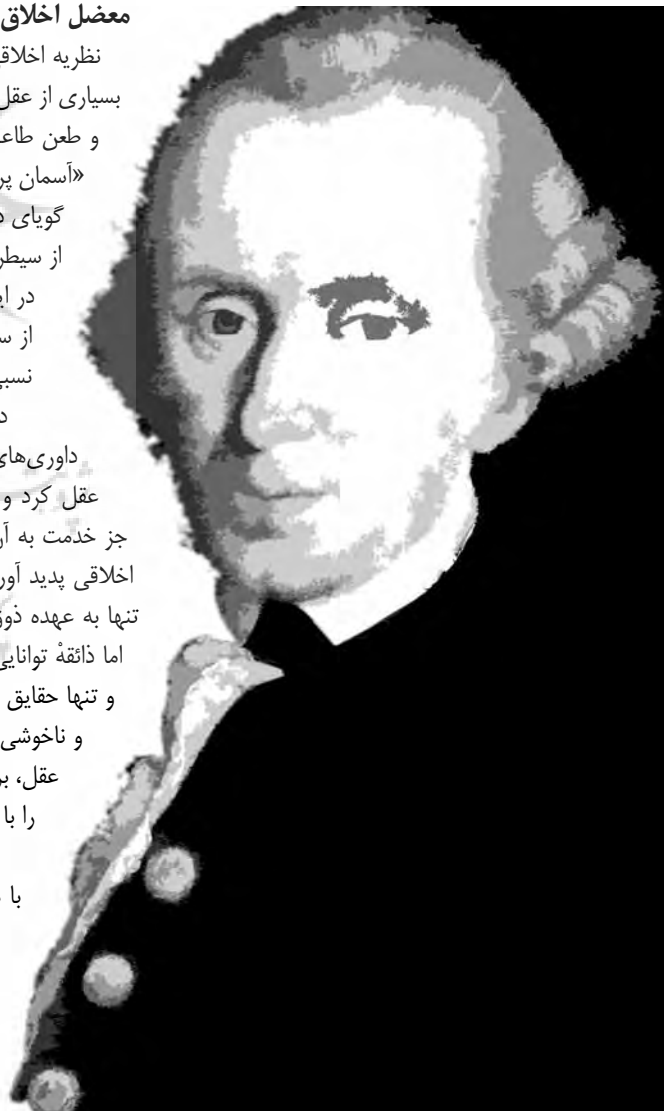
سید حسن اسلامی^۱

معضل اخلاق کانتی

نظریه اخلاقی کانت، از دور دل می‌برد و از نزدیک زهره را و به همان میزان که استحکام و استواری آن بسیاری از عقل‌گرایان را مجذوب خود کرده است، ظاهراً انعطاف‌ناپذیری و ناکارآمدی آن، راه را بر نقد ناقدان و طعن طاعنان گشوده است. کانت بر آن است که دو پدیده بزرگ ذهن آدمی را مجذوب خود می‌سازد: «آسمان پرستاره در بالا و قانون اخلاقی در درون».^۲ این سخنان پایانی در کتاب نقد عقل عملی به خوبی گویای دغدغه بزرگ وی است. کانت می‌کوشد تا بنیادی استوار برای اخلاق فراهم آورد که هم آن را از سیطره دین سنتی برهاند و برایش حریمی مستقل قائل شود و هم چتر عقلانیت را بر آن بگسترده. در این میان در پی آن است تا راه خود را از کسانی چون هیوم و هابسون جدا سازد و اخلاق را از سلطه عواطف که به تلون مزاج می‌انجامد و همچنین از توجه به نتایج که پای نتایج ناخواسته نسبی‌گرایی را به عرصه اخلاق باز می‌کند، نجات دهد.

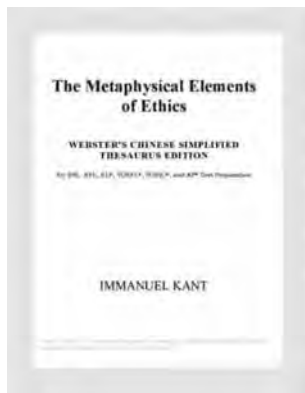
دیوید هیوم نه تنها پای عقل را در میدان اخلاق می‌بست و به عواطف فرصت داد که هدایت دآوری‌های اخلاقی را به عهده گیرند، بلکه به این حد نیز اکتفا نکرد و حلقه غلامی عواطف را در گوش عقل کرد و مدعی شد: «عقل نه تنها برده عواطف است و باید باشد، بلکه هرگز نباید وانمود کند که جز خدمت به آن‌ها پیشه‌ای دارد.»^۳ از نظر او عقل نمی‌تواند خوب و بد اخلاقی را تعیین کند و برای ما الزام اخلاقی پدید آورد. عقل صرفاً مانند چراغی است که تنها مسیر را روشن می‌کند، اما انتخاب این یا آن مسیر تنها به عهده ذوق پرورده اخلاقی است. به گفته او: «عقل، دانستن صدق و کذب را برای ما میسر می‌سازد، اما دائمه توانایی درک احساس زشتی و زیبایی و فضیلت و رذیلت را در ما پدید می‌آورد.»^۴ عقل سرد است و تنها حقایق یا امکانات گوناگون را به ما نشان می‌دهد، حال آن که تنها عواطف با گرمای خود به خوشی و ناخوشی معنا می‌بخشد و ما را به حرکت در می‌آورد.^۵ اما از نظر کانت، هنگامی که اخلاق را، به جای عقل، بر عواطف بنیاد می‌نهیم، راه را بر هر گونه دآوری مشترک و خودآیین عقل بسته‌ایم و هر کس را با عواطف خویش به خود واگذاشته‌ایم.

از سوی دیگر، هنگامی که رفتار اخلاقی را بر اساس پیامدهای خوب یا بدش ارزیابی کنیم، با مشکلاتی مواجه می‌شویم که از جمله آن توجیه رفتارهایی است که شهوداً نادرست به نظر می‌رسند. در این باب انتقادهایی که بعدها به پیامدگرایان از جمله سودمندی‌گروان شده است، ما را بیشتر متوجه دغدغه اصلی کانت می‌کند. حال، مسئله اصلی کانت چیست؟ وی در پی بنیاد نهادن اخلاق بر شالوده‌ای سخت است، نه بر نتایجی که قابل تعیین نیست و نه بر عواطفی که متغیر است؛ بلکه بر شالوده عقل که حکمی عام دارد و مطلق است. به همین سبب به جای استمداد از تجربه یا ارجاع به عواطف مشترک انسانی، کانت در پی مقولاتی





ایمانوئل کانت



قطعی و مطلق برآمد که الزامات اخلاقی را تشکیل می‌دهند. حاصل کارش گسستن فرمان‌های اخلاقی از تجربه و پیامد و تأکید بر ادای تکلیف و عمل طبق وظیفه و بر اساس وظیفه بود. در نتیجه، عقل تنها داور عرصه اخلاق بود و عواطف به حاشیه رانده می‌شد.

نتیجه نظرورزی اخلاقی کانت، تفکیک میان فرمان‌های عقلی مشروط یا دوراندیشانه که ارزشی ابزار دارند، و فرمان‌های اخلاقی صرف بود که آن‌ها را به مثابه امر مطلق یا قطعی (categorical imperative) معیار رفتار اخلاقی دانست. امر قطعی عقل، فارغ از هر پیامدی فرمان می‌دهد، و از ما می‌خواهد تا بی‌توجه به نتیجه محتمل یا قطعی رفتاری، تنها به تکلیف خود عمل کنیم. برای مثال ما ملزم هستیم تا هرگز دروغ نگوییم، حتی اگر این دروغ ما برای دیگران سودمند باشد یا خطری مهم را از ما دور کند. به این معنا تنها یک امر تأکیدی و قطعی وجود دارد: «تنها بر پایه آن آیینی رفتار کن که در عین حال بخواهی که [آن آیین] قانونی عام باشد.»^۶ با این نگرش بود که کانت فرمان اخلاق را چنین اعلام می‌کرد: «چنان عمل کن که گویی بنا است که آیین رفتارت تو، به اراده تو یکی از قوانین عام طبیعت شود.»^۷ صورت دیگر این فرمان آن بود که همواره چنان رفتاری کنیم که هر انسانی گویی غایتی فی‌نفسه است، نه وسیله‌ای برای مقاصد ما. در نتیجه کانت می‌گفت: «چنان رفتار کن تا بشریت را چه در شخص خود و چه در شخص دیگری همیشه به عنوان یک غایت به شمار آوری و نه هرگز تنها همچون وسیله‌ای.»^۸

وی نه تنها بر آن است که شرط اراده نیک و فعل اخلاقی، مطابقت با تکلیف است، بلکه افزون بر آن، مدعی است که رفتار شخص باید به "به انگیزه" عمل به تکلیف نیز باشد و از هرگونه پیامدنگری در فعل خود دوری کند.^۹ نباید در محاسبات اخلاقی پای نتایج را به میان کشید. افزون بر آن، باید از هر نوع رفتاری که زاده عواطف و بر آمده از آن‌ها باشد، دوری کرد. اگر با دیدن فقری، متأثر شدیم و به او کمک کردیم، در واقع هرچند رفتارمان طبق قانون اخلاقی کمک به دیگران است، به انگیزه عمل به تکلیف نیست، بلکه زاده تأثر و عواطف شخصی و متغیر است. به همین سبب، کانت گاه خونسردی یا بی‌تأثری (apathy) را به مثابه شرط فعل اخلاقی نام می‌برد.^{۱۰}

هنگامی که اراده نیک یا رفتار اخلاقی را از هرگونه عواطف یا پیامدی گسستیم، به حکمی عام و مطلق می‌رسیم که هیچ استثنایی ندارد و به هیچ روی نقض نباید گردد، به همین سبب شعار اخلاق کانتی آن شد که «راست بگو، هرچند افلاک در هم بریزد.»

اما نظریه اخلاقی کانت، از همان آغاز مورد نقدهای جدی قرار گرفت. هاینریش هاینه می‌گفت که فرمان‌های اخلاقی کانت با خون نوشته شده است و نیچه از آن‌ها بوی خشونت استشمام می‌کرد.^{۱۱} برخی او را به بی‌ارزش شمردن نقش احساسات متهم کردند و گفتند که لازمه نظریه اخلاقی وی نه تنها کنار نهادن عواطف که عمل بر ضد آن‌ها است. برای مثال، فردریک شیلر، شاگرد و مروج فلسفه کانت، از نخستین منتقدان نظریه اخلاقی وی بود و آن را "ملال‌آور و ریاضت‌کشی راهبانه"^{۱۲} توصیف کرد.^{۱۳} برخی نیز نظریه او را ناتوان از پاسخگویی به مسائل واقعی زندگی و به خصوص حل تعارض‌های اخلاقی دانستند. برای نمونه ماریا فون هربرت، از شیفتگان کانت و مجذوب افکار اخلاقی‌اش از او استمداد جست تا راهی برای حل معضل دروغی که زندگی او را در معرض خطر جدی قرار داده بود، پیش پای وی نهاد. مکاتبات وی با کانت به جایی نرسید و با خودکشی ماریا پایان یافت. راته لانگتون^{۱۴} گزارشی خواندنی از متن این مکاتبات و نتایج آن به دست داده است که در آن دشواره عمل به این نظریه را به خوبی نشان می‌دهد.^{۱۵}

برخی نیز نظریه او را در برابر شرارت واقعی ناتوان شمردند، که از آن سخن خواهیم گفت. امروزه نیز برخی از منظر فمینیستی، نظریه او را به دلیل گرایش مردسالارانه و تأکید بر قاعده به جای عاطفه و بی‌توجهی به اخلاق مراقبت نقد می‌کنند.^{۱۶} مهم نیست که چه موضعی در قبال نظریه کانت داشته باشیم، مسئله آن است که نمی‌توانیم او را در مباحث خود نادیده بگیریم. از لیمن نقل می‌کنند که گفته است: «می‌توانید همراه با کانت فلسفه‌ورزی کنید، می‌توانید بر ضد کانت فلسفه‌ورزی کنید؛ اما نمی‌توانید بدون کانت فلسفه‌ورزی کنید» و این گفته به خصوص در عرصه اخلاق و حضور نیرومند مفاهیم کانتی در مباحث اخلاقی امروزه صادق است.

دشوارة فرمان مطلق راستگویی

از نظر منتقدان، نظریه اخلاقی کانت دو اشکال عمده دارد. نخست، بی‌اعتبار شمردن عواطف در اخلاق و دوم بی‌دفاع گذاشتن کنش‌گران اخلاقی در قبال شرارت بدکاران. در این نوشته به اشکال دوم می‌پردازم و می‌کوشم نشان دهم که کانت چگونه به آن پاسخ می‌دهد. فرض کنیم، قاتلی بالقوه سر در پی بیگناهی گذاشته است تا او را به‌ناحق بکشد. آن قربانی به ما پناه می‌آورد و در خانه ما پنهان می‌گردد. قاتل سر می‌رسد و از ما می‌پرسد که



ایمانوئل کانت

آیا می‌دانیم قربانی کجاست. ما دو گزینه بیشتر در پیش رو نداریم: یا دروغ گفتن و ابراز بی‌خبری یا حقیقت امر را صادقانه بیان کردن و بی‌گناهی را به کشتن دادن. حال در این جا تکلیف ما چیست؟ آیا باید حقیقت را گفت؟ یا آن را کتمان کرد؟ باز توجه کنیم که تنها دو انتخاب داریم. برای بسیاری از ما پاسخ به این پرسش آسان و روشن است؛ باید حقیقت را کتمان کرد و جان بیگناهان را نجات داد. این نکته نیازمند استدلال چندانی نیست و گویی همه ما آن را واقعیتی مسلم می‌دانیم. اما درست در این نقطه است که کانت موضعی یکسر متفاوت اتخاذ می‌کند و به صراحت از ما می‌خواهد تا حقیقت را بگوییم، هرچند که آسمان به زمین بیاید. اگر راستگویی، تکلیف اخلاقی عامی باشد، باید همواره به این تکلیف عمل کرد و نگران پیامدهای آن نبود. اما این موضعی نیست که از یک فیلسوف مدافع خودآیینی و کرامت انسانی بتوان انتظار داشت؛ موضعی که ما را در برابر شرارت شروران عالم بی‌پناه می‌سازد. در این شرایط صداقت ما، با ردالت همخانه می‌شود و به گفته سیسلا باک: «جهانی که در آن دروغ گفتن حتی به جنایتکاری که در جستجوی بیگناهی است تا وی را بکشد، جهانی نیست که بسیاری کسان آن را برای زیستن ایمن بدانند.»^{۱۷} کریستین کورسگارد، یکی از شارحان امروزی کانت، این معضل را چنین تقریر می‌کند: «یکی از مشکلات بزرگ فلسفه اخلاق کانت آن است که به نظر می‌رسد، به طور ضمنی الزامات اخلاقی‌مان، در برابر شر ناتوان رهایمان می‌کند. نظریه کانت آرمان‌والایی برای رفتار ما وضع می‌کند و به ما می‌گوید بی‌توجه به آنچه دیگر افراد انجام می‌دهند، طبق آن آرمان زندگی کنیم. ممکن است نتایج بسیار بد باشد، اما کانت می‌گوید که قانون " با کمال قوت برجای می‌ماند، زیرا به صورت نامشروط فرمان می‌دهد.»^{۱۸} کورسگارد ادامه می‌دهد که: «معروف‌ترین مثال این "سرسختی‌گرویی" -آن گونه که گاه نامیده می‌شود، ناظر به دیدگاه کانتی در قبال تکلیف راستگویی ما است.»^{۱۹} این موضع مناقشه‌انگیز، در زمان کانت او را آماج مخالفت ساخت. بنژامن کنستان، فیلسوف و سیاستمدار فرانسوی معاصر کانت، در مقاله‌ای به نام درباره واکنش‌های سیاسی، که بر ضد کانت نوشت، مدعی شد که تکلیف با حق گره خورده است و ما تنها در قبال کسانی تکلیف داریم که نسبت به ما حقی داشته باشند، حال آن که هیچ قاتلی این حق را بر ما ندارد که نسبت به او صادق باشیم.

پاسخ کانت به حریف

کانت در پاسخی که به کنستان داد، باز بر موضع خود پای فشرده و کوشید آن را مدلل سازد. وی در رساله کوتاهی به نام در باب حق پنداری دروغ گفتن به انگیزه‌های انسان‌دوستانه،^{۲۰} دو دلیل به سود دیدگاه خود اقامه کرد:

الف. هرگونه استثنایی به قاعده راستگویی، به نقض و بی‌اعتباری اصل قاعده می‌انجامد.

ب. اگر در جایی دروغ گفتیم، قانوناً و اخلاقاً مسئول همه نتایج ناخواسته و پیش‌بینی نشده دروغ خود هستیم.

حال، این دو دلیل را بر مثال قاتل فرضی و آن قربانی که خانه ما پنهان شده است منطبق کنیم، تا با نحوه استدلال کانت بیشتر آشنا شویم.

الف. هرگونه استثنایی به قاعده راستگویی، به نقض و بی‌اعتباری اصل قاعده می‌انجامد.

قاعده اخلاقی راستگویی به ما حکم می‌کند که راست بگوییم و بدین ترتیب جان بی‌گناهی را به خطر اندازیم. اما چرا باید در این جا نیز راست گفت؟ کانت استدلال می‌کند که در این مورد خاص، اگر ما دروغ بگوییم، معنایش آن است که اجازه داده‌ایم دروغ‌گویی به قاعده‌ای عام تبدیل شود. زیرا من در این موقعیت دروغ می‌گویم. شما در این موقعیت دروغ می‌گویید، و به تدریج همه در این موقعیت دروغ خواهند گفت. چون همه دروغ بگویند، دیگر اعتماد عمومی از گفته‌های یکدیگر سلب خواهد شد و دروغ دیگر کاربردی نخواهد داشت. بدین ترتیب دروغ، بنیاد خود را سست و اساس خویش را ویران می‌سازد. لذا این استثنا به از بین رفتن اصل قاعده می‌انجامد. فراموش نکنیم که دروغ برای آن که باورپذیر گردد، دیگران باید آن را راست بپندارند. حال اگر همه در این مورد خاص دروغ گفتند، همه خواهیم دانست که در این گونه موارد دروغ می‌گوییم و به این ترتیب، دروغ کارایی خود را از دست خواهد داد و قاعده اخلاقی راستگویی خدشه‌دار خواهد شد. باز فراموش نکنیم که تنها یک قاعده و آیین رفتار وجود دارد: «چنان عمل کن که گویی بناست که آیین رفتار تو، به اراده تو یکی از قوانین عام طبیعت شود.»^{۲۱} به گفته کانت: «اگر با گفتن دروغی نسبت به کسی که ظالمانه مرا مجبور به اظهار این جمله کرده است نیز خطایی مرتکب نشده باشم، در عین حال با این تحریف که باید دروغ نامیده شود (گرچه نه به معنای حقوقی آن)، من در یک نکته بسیار اساسی نسبت به تکلیف به طور عام، مرتکب خطا شده‌ام. بدین معنا که تا آن جا که به من مربوط است، باعث آن

دیوید هیوم

نه تنها پای عقل را

در میدان اخلاق می‌بست و

به عواطف فرصت داد

که هدایت داورهای

اخلاقی را به عهده گیرند،

بلکه به این حد نیز

اکتفا نکرد و

حلقه غلامی عواطف را

در گوش عقل کرد.



ایمانوئل کانت

شده‌ام که این اظهارات عموماً بی‌اعتبار شود و همه حقوق مبتنی بر قراردادهای بی‌اعتبار گردد و قوت خود را از دست بدهد و این خطایی است که به‌طور عام بر ضد انسانیت صورت گرفته است.»^{۲۲}

ب. اگر در جایی دروغ گفتیم، قانوناً و اخلاقاً مسئول همه نتایج ناخواسته و پیش‌بینی نشده دروغ خود هستیم. طبق این استدلال، کانت بر آن است که اگر دروغ ما، باعث پدید آمدن نتایج ناخواسته و ناخوشایندی شد، ما مسئول هستیم، چرا که عامل آن بوده‌ایم. برای مثال، اگر با گفتن دروغی به آن قاتل بالقوه، او را از خانه دور کردیم و در همان حال دوست ما مخفیانه از خانه بیرون رفت و قاتل او را دید و او را کشت، در این صورت قطعاً ما مقصر هستیم. زیرا اگر به قاتل راست می‌گفتیم، چه‌بسا که از تعقیب دوست ما صرف نظر می‌کرد و یا هنگام جستجوی خانه به وسیله همسایگان دستگیر می‌شد و یا دوست ما از آمدن آن مرد باخبر می‌گشت و بی‌سر و صدا از خانه می‌گریخت. اما با گفتن یک دروغ، همه این نتایج مثبت از میان می‌رود و پای ما به جنایت کشیده می‌شود. یا فرض کنیم دوست ما پس از جان به در بردن از دست آن قاتل از خانه بیرون رفت و کسی را کشت، یا خانه‌ای را به آتش کشید. در همه این حالات، از نظر کانت، ما شریک جرم هستیم. حتی قانوناً می‌توان ما را تحت تعقیب قرار داد. اگر هم قانوناً مقصر نباشیم، اخلاقاً مقصریم. با این رهیافت، کانت نتیجه می‌گیرد: «هر کس دروغی بگوید - هر چند خیرخواهانه - باید پاسخگوی همه نتایج هر چند غیرقابل پیش‌بینی، باشد و تاوان آنها را - گرچه در دادگاهی مدنی - بپردازد، چرا که صداقت تکلیفی است که باید اساس همه تکالیف مبتنی بر قرارداد، تلقی شود و قوانین این گونه تکالیف اگر حتی کمترین استثنایی بدان‌ها وارد شود، ممکن است بی‌اعتبار و بی‌فایده گردند. بنابراین، صادق بودن در همه اظهارات، فرمان مقدس و نامشروط عقل است که هیچ مصلحت‌اندیشی‌ای آن را محدود نمی‌کند.»^{۲۳}

می‌توان به کانت اشکال کرد که در صورت راست‌گویی و کشته شدن آن بی‌گناه نیز ما مسئول آن نتیجه و شریک جرم هستیم. از این رو، اگر معیار داوری نتیجه ناخوشایند باشد، در هر دو حالت موجود است. کانت به این اشکال جواب روشنی می‌دهد. راست‌گویی، عمل بر طبق وظیفه و از روی وظیفه است. حال اگر در مورد خاصی راست‌گویی ما پیامد ناخوشایندی به‌بار آورد، این نتیجه ناخواسته و تصادفی است، نه این که نتیجه منطقی راست‌گویی ما باشد. ما اخلاقاً موظف هستیم که طبق فرمان مطلق عقل رفتار کنیم و اگر جایی این پیرویی از عقل مشکلی پیش آورد، نزد وجدان خویش و عدالت عام مقصر نخواهیم بود. حال آن که در صورت دروغ گفتن، هم نقض تکلیف کرده‌ایم و هم مسئول نتایج ناخواسته آن هستیم. در نتیجه از نظر کانت: «هر انسانی نه تنها حق دارد، که به شدت مکلف است در اظهاراتی که نمی‌تواند از آنها بپرهیزد، صادق باشد، خواه این اظهارات به زیان او باشد، خواه به زیان دیگران.»^{۲۴}

بدین ترتیب، راست‌گویی حتی در برابر قاتلان، فرمانی مطلق است و هیچ مصلحتی آن را محدود نمی‌سازد و

اما نظریه اخلاقی کانت،
از همان آغاز مورد
تقدیم‌های جدی قرار گرفت.
هاینریش هاینه می‌گفت که
فرمان‌های اخلاقی کانت
با خون نوشته شده است و
نیچه از آن‌ها
بوی خشونت
استشمام می‌کرد.

جدل کانت و هیوم





ایمانوئل کانت

در جایی نمی‌توان حقیقت را فدای مصلحت نمود. زیرا بزرگترین مصلحت از نظر کانت نفس حقیقت است. در این مقاله کانت به همین دو دلیل بسنده می‌کند. اما می‌توان دلیل سوم نیز به سود کانت اقامه نمود. طبق این دلیل می‌توان ادعا کرد که کانت با هر گونه استفاده ابزاری از انسانها بدون موافقت آنان مخالف است و برآن است که باید هر انسان را به مثابه انسان، نه ابزار یا شیء در نظر گرفت. وی در مقام فیلسوف اخلاق چنین تعلیم می‌دهد: «چنان رفتار کن تا بشریت را چه در شخص خود و چه در شخص دیگری همیشه به عنوان یک غایت به‌شمار آوری، و نه هرگز تنها همچون وسیله‌ای.»^{۲۵} این قاعده فراگیر است و شامل همه کس حتی قاتل مفروض ما می‌شود. اگر ما در مقام دفاع از دوست بیگناه خود به کسی که در تعقیب او است، دروغ بگوییم، او را فریفته‌ایم. ما خرد او را دزدیده‌ایم و با این کار مانع دسترسی او به اطلاعات درست شده‌ایم و در نتیجه مانع فعالیت آزاد و تصمیم‌گیری او به عنوان موجودی آزاد و خودآیین گشته‌ایم و بدین ترتیب بر تصمیمات او تأثیر گذاشته و او را تا حد وسیله و ابزار فروکاسته‌ایم. در این جا ما با انسان به مانند شیء و ابزار عمل کرده‌ایم و این کار بی‌گمان غیر اخلاقی است. پس در این گونه موارد باید به قاتل راست بگوییم و پروای نتیجه را نداشته باشیم. بدین ترتیب، سه دلیل به سود دیدگاه کانت مبنی بر راستگویی در همه حال می‌توان اقامه نمود.

آیا موضع کانت موجه است؟

همچنان جای این پرسش است که دلایل فوق آن قدر نیرومند هستند تا راست‌گویی در این وضع بحرانی و به قربانی ساختن بی‌گناهی را توجیه کنند؟ به نظر نمی‌رسد که چنین باشد و همچنان احساس می‌کنیم که قوت این دلایل چنان نیست تا صدای وجدان ما را خاموش سازد. از این رو، لازم است که مجدداً آن‌ها را بررسی کنیم. اما قبل از آن بهتر است که به سه نکته توجه کنیم: نخست آن که نقد بنزامن کنستان از موضع سودمندی گروهی است حال آن که پاسخ کانت بر اساس مبانی خودش یعنی تکلیف‌گرایی است. در این جا به نظر رسد که میان این دو، دیالوگی واقعی صورت نگرفته است. در واقع نقد کنستان، نقدی است بیرونی و شاید که درست‌تر آن باشد که به جای آن، با توجه به مبانی کانت و بر اساس آنها به تحلیل نظر کانت یا نقد آن بپردازیم.

نکته دوم آن که چنین فرضی، چنان نادر است که عملاً می‌توان گفت هرگز به این صورت و مجرد از موقعیت‌های دیگر و فرصت‌های مختلف پیش نمی‌آید و مانند مثال دیگری در نقد سودمندی گروهی، یعنی موقعیت "جزیره خالی"، است. با این حال، در این جا مسئله، بیان تعارض اخلاقی است که باید حل شود، نه بررسی در صد امکان یا عدم آن.

نکته سوم آن که در این داستان منتقدان کانت تنها یک سناریو را پیش کشیده‌اند. یعنی اگر ما به قاتل بگوییم که دوست‌مان در خانه ما پنهان شده است، به دست او به قتل می‌رسد. حال آن که از سناریوهای محتمل و ممکن دیگر سخنی نگفته‌اند. حق آن است که این ادعا حتی از منظر نتیجه‌گرایی نیز قابل نقد است. چه بسا قاتل فرضی ما پس از نومید شدن از یافتن قربانی خود به سراغ خانواده او برود و آنها را بی‌رحمانه بکشد و یا سراغ خویشان او برود و خانه و کاشانه شان را به آتش بکشد و یا بی‌گناهان دیگری را از پای در آورد. در این جا ما به بهای از بین رفتن چند نفر، تنها یک تن را نجات داده‌ایم و این کار با منطبق نتیجه‌گرایی سازگار نیست. لذا انتقاد از کانت از این زاویه درست نمی‌نماید. در نتیجه کسی ممکن است از منظر کانتی به دفاع از او بپردازد و بگوید: از کجا می‌دانیم که اگر به قاتل فرضی راست گفتیم، جان دوست خود را به خطر انداخته‌ایم و اگر دروغ گفتیم، قطعاً جان او را نجات داده‌ایم؟ آیا نمی‌توان احتمالات عقلایی دیگری داد؟ بوده‌اند کسانی که پس از ناکامی در دسترسی به قربانی مورد نظر خود، خانواده و دوستانش را آماج خشم خود ساخته‌اند. لذا دلیل موجهی نداریم که در این داستان فرضی تنها دو شق و دو صورت را در نظر بگیریم و بگوییم: دروغ ما به نجات جان یک بیگناه می‌انجامد و صداقت ما جان او را به خطر می‌اندازد. ما می‌توانیم در این فرض نیز قاطعانه به قاتل بگوییم که دوست ما در خانه است، اما او را تسلیم نمی‌کنیم، یا حقیقت را به او بگوییم و بلافاصله از همسایگان کمک بگیریم، یا به تدریج و همراه با آرام کردن او حقیقت را به او بگوییم و مانع خشونت ورزی او گردیم. همه این احتمالات معقول و منطقی است. اما این سخن به معنای آن نیست که ما در این شرایط حاضر باشیم که قربانی را با راست گفتن تسلیم کنیم. ظاهراً این دیدگاه سرسختانه کانت و پافشاری او بر حقیقت‌گویی حتی به کسی که در پی سوء استفاده از ما باشد، نقطه ضعفی در بنای رفیع نظریه اخلاقی او و پاشنه آشیل آیین رفتار او بوده است تا آن جا که به گفته سولیان: «همه تقریباً به اتفاق در مقابل رأی وی واکنش منفی نشان داده‌اند. با توجه به پافشاری کانت بر حجیت‌اعلای داورهای اخلاقی عادی و متعارف، چنین واکنشی قاطع‌ترین دلیل بر وجود عیبی در استدلال اوست.»^{۲۶}

حال، ببینیم که چه نقصی در استدلال کانت است که حکم او را در این باره ناپذیرفتنی می‌نماید. اولین دلیل

از نظر منتقدان،

نظریه اخلاقی کانت

دو اشکال عمده دارد.

نخست، بی‌اعتبار شمردن

عواطف در اخلاق و دوم

بی‌دفاع گذاشتن

کنش‌گران اخلاقی

در قبال شرارت

بدکاران.



ایمانوئل کانت

کانت آن است که ما با گفتن یک دروغ، اجازه می‌دهیم که به قاعده‌ای عام تبدیل گردد و در نتیجه اصل قاعده راستگویی را ویران کند. چرا که این کار باعث خودویرانگری قاعده راستگویی می‌شود. از نظر کانت قاعده‌ای که تعمیم آن موجب تعلیق و کنار گذاشتن آن شود، غیر اخلاقی است. در این جا نیز اگر من به قاتل فرضی دروغ بگویم به طور ضمنی پذیرفته‌ام که هر کس در چنین شرایطی بتواند دروغ بگوید. این قاعده شامل خود قاتل نیز می‌گردد و او در می‌یابد که در این گونه موارد به او دروغ خواهند گفت و در نتیجه سخن ما را باور نخواهد کرد و در نتیجه این قاعده از کار خواهد افتاد.

در پاسخ به این دلیل می‌توانیم بگوییم که ما در موقعیت فرضی به قاتل دروغ می‌گوییم و اجازه می‌دهیم که این کار به قاعده‌ای عام تبدیل گردد و در عین حال ویرانگر قاعده راستگویی نباشد. برای این کار، رفتارمان را این گونه صورت‌بندی می‌کنیم و در قالب این قاعده در می‌آوریم: «دروغ گفتن برای نجات جان بیگناهان، همیشه مجاز است.» این قاعده عام است و هیچ تعارضی با قاعده راستگویی ندارد. پس همه‌جا باید راست گفت و هر جا که پای جان بی‌گناهی در میان باشد، می‌توان دروغ گفت. در این جا سخن از یک استثنا بر قاعده راستگویی نیست. بلکه مراد، به دست دادن قاعده‌ای در عرض قاعده راستگویی است که مکمل آن به شمار می‌رود.

ممکن است اشکال شود که اگر چنین قاعده‌ای به صورت عام درآید و همه بدانند که ما همواره راست می‌گوییم، مگر آن که پای جان بی‌گناهی در میان باشد، در آن صورت قاتلان بالقوه نیز متوجه این قاعده می‌شوند و دیگر به سخنان ما اعتماد نخواهند کرد و باز با مشکل خودویرانگری و خودشکنی این قاعده مواجه می‌شویم. در پاسخ می‌توان گفت اولاً قاتلی که از ما سراغ قربانی خود را می‌گیرد، فرض را بر این می‌گذارد که ما او را نمی‌شناسیم و از نیت او خبر نداریم و اگر می‌دانست که او را می‌شناسیم و از نیت او خبر داریم، دیگر به خودش زحمت نمی‌داد که از ما بپرسد. وانگهی عملاً همه قاتلان می‌دانند که مردم به آنان کمک نمی‌کنند و آنان نباید انتظار شنیدن حقیقت را از آنان داشته باشند. افزون بر اینها، ما هیچ تعهدی نداریم که قاتلان نیز سخن ما را باور کنند و خواستار حفظ اعتماد آنها باشیم، تا بر اثر این دروغ نگران از بین رفتن آن اعتماد گردیم. گیریم که قاتل متوجه دروغ ما شد، حد اکثر آن است که از دیگری خواهد پرسید و اطلاعات مورد نظرش را به دست خواهد آورد. بدین رو، پذیرش این قاعده هم جان انسانها را حفظ می‌کند و هم مایه بی‌اعتمادی مردم به یکدیگر در شرایط عادی - و حتی در مورد قاتل فرضی - نمی‌شود و دروغ گفتن به قاتل فرضی نیز بنیان قاعده حقیقت‌گویی را نقض نخواهد کرد و به بی‌اعتمادی عمومی نخواهد انجامید.

دومین دلیل کانت، نیز تاب نقد جدی را ندارد و دو اشکال بر آن وارد است: نخست آن که درباره نتایج، بسیار بدبینانه داور می‌کند. دوم آن که به نظر کانت ما مسئول نتایج دروغ‌گویی خود هستیم، اما مسئول راستگویی خود نیستیم. طبق این نگرش اگر دروغ ما موجب مرگ کسی شد، قانوناً مسئول هستیم. لیکن اگر راستگویی ما باعث کشته شدن بی‌گناهی شد، مسئول آن نیستیم. این تفکیک و معیار دوگانه، به نظر می‌رسد که مقبولیت عمومی ندارد و نه عرف آن را تأیید می‌کند و نه اخلاق. اگر ما راست گفتیم و در نتیجه بی‌گناهی از میان رفت، آیا واقعاً عدالت عام بر ما دستی نخواهد داشت؟ اگر هم قانوناً مسئول نتیجه دروغ خود نباشیم، آیا عرف عمومی ما را در این مسئله مقصر نخواهد شمرد، و سرانجام آن که آیا می‌توانیم وجدان خود را آرام کنیم؟

نقد دیگری که می‌توان بر کانت وارد نمود، مسئله خشونت در این گونه موارد است. طبق مبنای کانت در چنین مواردی به کارگیری خشونت جایز است و ما می‌توانیم برای مثال با قاتل فرضی گلاویز شویم و او را از ادامه جنایتش منصرف سازیم. ریشه این حکم آن است که نگاه کانت به بشر نگاهی بدبینانه است و او علی‌رغم باور به وجود استعداد اخلاقی در انسان، معتقد است که خشونت در سرشت او است و او بی‌هیچ محرکی آماده جنگ است. به گفته او: «جنگ خود نیازمند هیچ محرک خاصی نیست، بلکه به نظر می‌رسد با طبیعت انسانی عجین شده است و حتی امری شریف تلقی می‌شود.»^{۲۷} بدین ترتیب او می‌کوشد برای جنگ نیز قواعدی تنظیم کند و دولت‌ها را به رعایت آنها ملزم سازد. وی به صراحت از حق دولت‌ها برای جنگ نام می‌برد و می‌گوید: «برای حکومتی که در حال جنگ است استفاده از هر وسیله دفاعی مجاز است. جز وسیله‌ای که استفاده از آن اتباع او را از مقام شهروندی ساقط کند.»^{۲۸} دیدگاه کانت در قبال دفاع مشروع و حق دولت‌ها در دفاع از حاکمیت خود، ادامه همان قاعده و آیینی است که رفتار فرد را سامان می‌بخشد. در نتیجه می‌توان گفت همان طور که حکومت‌ها می‌توانند در برابر دشمنان متجاوز^{۲۹} به جنگ - که عالی‌ترین شکل اعمال خشونت است - بپردازند، هر فردی می‌تواند برای ممانعت از خشونت ناروای دیگران دست به دفاع مشروع بزند. بنابراین در مثال قاتل فرضی، می‌توانیم دست به خشونت بزنیم و از ادامه خشونت او پیشگیری کنیم. اما استفاده از خشونت به معنای ندیده گرفتن شخصیت انسان در وجود

هنگامی که کانت

مدعی است

چون حکم دروغ عام است،

هرگز نباید دروغ گفت،

مرتکب مغالطه

مورد خاص و تصادفی

شده است، حال آن که

می‌توان در عین

قبول کلیت حکم دروغ،

در مواردی آن را

مجاز شمرد.



ایمانوئل کانت

فردریک شیلر،

شاگرد و مروج

فلسفه کانت،

از نخستین منتقدان

نظریه اخلاقی وی بود

و آن را "ملال آور و

ریاضت‌کشی راهبانه"

توصیف کرد.

فرد مهاجم است و این کار، یعنی استفاده ابزاری از او. لذا در هر خشونت‌ی تبدیل فرد به شیء وجود دارد. حال آن که چنین نتیجه‌ای با مبنای اصلی کانت سازگار نیست.

در این جا کانت پاسخ می‌دهد جایی که ما بتوانیم با دروغ یا خشونت دشمن را از خود دور سازیم، خشونت شریف‌تر از دروغ است و اخلاقاً بر دروغ‌گویی ترجیح دارد. حال پرسش دیگری پیش می‌آید: اگر در برابر قاتل فرضی اعمال خشونت مجاز باشد، چرا دروغ گفتن به او مجاز نباشد؟ خشونت و دروغ هر دو موجب تقلیل انسان به شیء می‌شوند و از این جهت فرقی با یکدیگر ندارند. از سوی دیگر، در خشونت گاه صدمه جدی‌تر است، حال آن که در دروغ تنها صدمه اطلاعاتی و ممانعت از دسترسی آزادانه به اطلاعات مورد نظر حاصل می‌شود. در نتیجه می‌توان گفت که ضایعات دروغ گفتن کمتر از خشونت ورزیدن است. ما با گفتن دروغی به سادگی قاتل را از قربانی خود دور می‌سازیم، در صورتی که با اعمال خشونت ممکن است آسیبی جدی و جبران‌ناپذیر به او وارد کنیم. کانت نمی‌تواند تفاوت میان این دو را نشان دهد، مگر آن که بر پلیدی بیش از حد دروغ پای بشارد و به ما بگوید که اولین شری که وارد جهان شد دروغ‌گویی بود نه، خشونت ورزی. وی همدلانه به کتاب مقدس استناد می‌کند و می‌گوید: «اولین جنایتی که به موجب آن، شر وارد جهان شد، نه برادر کشی (کار قایل) بلکه دروغ‌گویی است.»^{۳۰} در این جا تأثیر عمیق تربیت دینی کانت را می‌بینیم که او را این گونه به موضعگیری شدید در قبال دروغ و می‌دارد.

کانت بر یک حقیقت بجا و درست پای می‌فشارد. اگر به هر بهانه‌ای اجازه دهیم که فرمان مقدس و نامشروط عقل مبنی بر حکم "هرگز دروغ مگو" نقض شود، دیگر نمی‌توان برای این استثنا حدی و مرزی گذاشت. زیرا به قول او ضرورت قانون نمی‌شناسد. از این رو بهتر است که از همان آغاز از هرگونه سازشکاری تن زد و اجازه هیچ رخنه‌ای در دیواربلند و پولادین اخلاق نداد. با این همه، اخلاق باید در بردارنده قواعدی باشد که شرور را در نهایت ریشه کن سازد، نه این که خود بستری برای آن گردد. لذا باید همچنان به گفتگوی خود با کانت ادامه داد. در این جا کانت سرسختانه از حکم مطلق راستگویی دفاع و هرگونه دروغی را محکوم می‌کند، اما خودش در جای دیگر، در موارد خاصی دروغ‌گویی را می‌پذیرد و بر آن صحنه می‌گذارد و در موردی شبیه قاتل فرضی می‌گوید:

اگر راهزنی بر من بتازد و مرا تحت فشار قرار دهد و بگوید پول‌هایت کجاست، من می‌توانم به او دروغ بگویم. زیرا می‌خواهد از حقیقت سوء استفاده کند. این نوع دروغ‌گویی، عذر و مکر تلقی نمی‌شود. زیرا آن راهزن می‌داند که من فکر خود را از او پنهان می‌کنم و او هم حق ندارد از من انتظار داشته باشد که حقیقت مطلب را به او بگویم.^{۳۱}

البته در باب این که این اظهارات، نظر واقعی کانت باشد، می‌توان تردید کرد. زیرا این کتاب تألیف خود کانت نیست، بلکه تقریرات درسی اوست که به وسیله شاگردانش تهیه شده است. همچنین از آن جا که کانت هنگام تدریس، کتاب‌های اخلاقی بومگارتن را مبنای تدریس خود قرار می‌داده است، می‌توان ادعا کرد که وی خواسته است طبق مبنای رایج سخن بگوید و گفته‌های مقبول را بیان دارد و از باب مماشات با قوم این سخنان را بیان کرده است.^{۳۲} لذا به استناد نوشته‌هایی از این دست، نمی‌توان کانت را ملزم به عدول از قاعده رفتاری عام خود ساخت. با این حال، به نظر می‌رسد که بتوان براساس مبنای اخلاق کانت، گاه مصلحت را بر حقیقت مقدم داشت و از دروغ نوع دوستانه و برای نجات جان انسانهای بی‌گناه و مواردی چون مقابله با دشمن دفاع کرد.

ظرفیت اخلاق کانتی برای حل معضل

دیدیم که از طریق دروغ برای نجات جان انسان بی‌گناه و تبدیل آن به قاعده‌ای عام، می‌توان براساس مبنای کانت، نوعی دروغ را تجویز کرد. حال برآنیم تا در این جا کمی بیشتر برویم و بگوییم نه تنها در مقابل آن قاتل فرضی می‌توان دروغ گفت و این کار مجاز است، بلکه باید دروغ گفت و این نوعی تکلیف است. برای این کار هم از قاعده اخلاقی کانت کمک می‌گیریم. هر چند او خود بشدت با این استنتاج ممکن است مخالفت کند، مبنایی که تقریر کرده است، چنین نتیجه‌ای را می‌پذیرد.

کانت برای رفتار اخلاقی معیاری به دست می‌دهد که طبق آن بتوانیم بی آن که به دامان ناسازگاری بیافتیم، آن را تعمیم دهیم. برای مثال اگر بخواهم دست به سرقت بزنم، باید ببینم که حاضرم این عمل همگانی شود و آیا می‌پذیرم که دیگران نیز چنان کنند و اموال یکدیگر را - و حتی اموال مرا - به سرقت ببرند یا نه. بنابراین تنها معیار اخلاق، همین قاعده یا امر مطلق است که: «قابل صورت‌بندی‌های متعدد است.»^{۳۳} و کانت در بنیاد مابعدالطبیعه سه تقریر از آن ارائه می‌کند. طبق یکی از این تقریرها: «من هیچ‌گاه نباید جز این رفتار کنم تا که همچنین بتوانم



ایمانوئل کانت

اراده کنم که آیین رفتارم به قانونی عام مبدل شود.^{۳۴}

کانت با همین معیار، دروغگویی را محکوم می‌کرد و می‌گفت که اگر در مورد خاصی دروغی گفته شود، این دروغ خاص اگر نخواهیم عام شود، که فعلی غیراخلاقی خواهد بود و اگر بخواهیم عام شود، با اصل قاعده راستگویی تعارض پیدا خواهد کرد. اما بر این تفسیر خرده گرفتیم و گفتیم که می‌توان در شرایط خاصی دروغ گفت و آن را به قانونی عام تبدیل کرد، بی‌آن که اصل قاعده راستگویی نقض شود. این تقریر در میان شارحان فلسفه کانت به نام قاعده یا قانون عام (universal law) معروف است. لیکن کانت تقریر دیگری از معیار خود به دست می‌دهد و می‌گوید: «چنان رفتار کن تا بشریت را چه در شخص خود و چه در شخص دیگری همیشه به عنوان یک غایت به‌شمار آوری، و نه هرگز تنها همچون وسیله‌ای.»^{۳۵} وی همچنین در جای دیگری می‌گوید: «مطابق قاعده غایاتی عمل کن که مراعات آن توسط هر فرد دیگری بتواند یک قانون کلی باشد. به موجب این اصل هم خود انسان غایت واقع می‌شود و هم دیگران؛ و نباید فعالیت او مستلزم این باشد که یا خودش یا دیگران، صرف وسیله قرار گیرند (و یا این که نسبت به دیگران بی تفاوت باشد) بلکه تکلیف اخلاقی انسان این است که در افعال خود، کل انسانیت را غایت قرار دهد.»^{۳۶}

انورا اونیل، این تقریر را غایت فی نفسه (the end in itself) می‌نامد.^{۳۷} طبق این تقریر، ما موظف هستیم تا با هر کس به عنوان غایتی فی نفسه رفتار کنیم و نباید هیچ کس را ابزار صرف اهداف خود قرار دهیم. البته ممکن است طی توافقی بپذیریم که متقابلاً یکدیگر را ابزار خواست‌های خود قرار دهیم و به یکدیگر نگاه ابزار انگارانه داشته باشیم. مشکل زمانی پیش می‌آید که کسی بی‌رضایت من، مرا ابزار خویش قرار دهد و یا من دیگری را، بی‌آن که بخواهد، ابزار خود قرار دهم. نه فقط ما حق نداریم به دیگران نگاه ابزار انگارانه صرف داشته باشیم، بلکه چنین نگاهی به خودمان نیز غیر اخلاقی است. هر کس مکلف است تا به دیگران و به خودش چونان غایتی فی‌نفسه بنگرد. بنابراین، هیچ کس حق ندارد خود را خوار کند و یا عضوی از تن خود را -بی‌دلیل- قطع کند و یا دست به خودکشی بزند.^{۳۸} طبق این قاعده، انسان در برابر خویش و دیگران مکلف است تا همه را به عنوان ذات‌هایی مستقل، دارای اراده و غایت فی‌نفسه بنگرد. این اصل مبنای همه رفتارهای اخلاقی انسان است و کانت براساس آن در عرصه‌های گوناگون، تکلیف آدمی را مشخص می‌سازد. حال تقریر غایت فی‌نفسه، یا به گفته کریستین کورسگارد، قاعده بشریت و یا قاعده غایات را در مورد مسئله دروغگویی به قائل فرضی به‌کار می‌بندیم. از سویی ما با انسانی بی‌گناه مواجه هستیم که در خانه ما پنهان شده است. از سوی دیگر قاتلی که می‌خواهد او را بکشد. حال ما در برابر آن بی‌گناه وظیفه‌ای داریم و در برابر شخص خودمان نیز مسئول هستیم.

قاتل می‌خواهد از صداقت من سوء استفاده کند و آن را به ابزار جنایت خود تبدیل کند و عملی شیرانه مرتکب شود. لیکن من نمی‌توانم ساکت باشم، چون فرض بر این است که در هر صورت باید سخن گفت، وانگهی سکوت من نیز موجب سوءظن قاتل می‌شود و او به این وسیله متوجه وجود قربانی در خانه می‌شود. اینک اگر به قاتل دروغ بگویم، به گفته کانت، قاعده راستگویی را نقض کرده‌ام و اگر به او راست بگویم، خودم را ابزار صرف خواسته غیراخلاقی او ساخته‌ام. افزون بر آن قاتل بدون رضایت من می‌خواهد، مرا ابزار خود سازد. به نظر می‌رسد که من در هر صورت وظیفه دارم که ابزار صرف دیگران نشوم. در نتیجه به او دروغ می‌گویم و به این وسیله اجازه نمی‌دهم تا مرا ابزار اهداف غیر اخلاقی خود نماید. ممکن است گفته شود، در این صورت قاعده عام راستگویی نقض خواهد شد. پاسخ آن است که با تقریری که ارائه شد، این قاعده نقض نخواهد شد. زیرا من در این شرایط برای نجات جان انسانی بی‌گناه دروغ می‌گویم و در همان حال می‌خواهم که رفتارم قاعده‌ای عام گردد و هر کس برای نجات جان انسانی بی‌گناه دروغ بگوید.

شاید اشکال شود که من نه تنها در قبال خودم مکلف، بلکه در برابر آن قاتل نیز مکلف هستم که او را نفریم. اما در صورتی که به او دروغ بگویم، او را ناخواسته و بی رضایتش به ابزار و شیء تبدیل کرده‌ام و به این ترتیب، قاعده انسانیت را نقض کرده‌ام. پس نجات قربانی به قیمت فریفتن قاتل و نقض قاعده انسانیت تمام شده است. پاسخ آن است که من برای فریفتن او پیش قدم نشده‌ام، بلکه فقط خواسته‌ام ابزار دست او نشوم. در این جا می‌توان این مسئله را با قتل سنجید. قتل اگر به صورت ابتدایی و ناحق باشد، خطایی اخلاقی است، اما اگر من در حال دفاع



فردریک شیلر



ایمانوئل کانت

مشروع باشم و این کارم به قتل مهاجم بیانجامد، عمل من غیر اخلاقی نخواهد بود. دروغ من به شخص مهاجم نیز نوعی دفاع مشروع است و از این نظر هرچند با این کارم او را ابزار خود ساختم، اما از این کار ناگزیر بوده‌ام. از آن گذشته او خود را در وضعی دفاع‌ناپذیر قرار داده است و خودش زمینه ابزار شدنش را فراهم کرده است. پس می‌توانم او را ابزار دست خودم قرار دهم و باز طبق قاعده عام اشکالی و تعارضی پیش نمی‌آید. حتی او را ابزار خودم می‌سازم و در همان حال می‌خواهم که این قاعده عام شود که «هر کس خودخواسته و برای ابزار دست قرار دادن دیگران، ظالمانه خودش را در وضعی قرار داد که ابزار دست دیگران شود، برای خنثی کردن نیت غیراخلاقی‌اش، می‌توان او را ابزار خویش قرار داد.» این خود قاعده‌ای است عام که ناقض دیگر قواعد اخلاقی نیست. کانت خود از ما چنین می‌خواهد: «اجازه ندهید دیگران حق شما را زیر پا بگذارند و مجازات نشوند.» باز این گونه تأکید می‌کند: «کسی که خود را مانند کرم زیر پای مردم انداخت، نمی‌تواند گله کند که چرا از روی او عبور کرده‌اند.»^{۳۹} بدین ترتیب می‌توانیم طبق تقریر غایت فی نفسه، به قاتل مورد بحث دروغ بگوییم و آن بی‌گناه را نجات دهیم، بی‌آن که اصول اخلاقی کانتی را زیر پا گذاشته باشیم.

این مربوط به من و قاتل می‌شد. همچنین ما نسبت به آن قربانی تکلیفی داریم. اگر جای او را به قاتل نشان دهیم، او را ابزار صرف و وسیله تحقق اهداف قاتل ساخته‌ایم و در نتیجه با او به مثابه ابزار رفتار کرده‌ایم. ما همان قدر که در قبال خود و آن قاتل مسئولیم، در قبال آن قربانی نیز مسئولیتی داریم که حداقل آن این است که او را ابزار خود نسازیم و یا اجازه ندهیم که ابزار دست دیگری شود. افزون بر این، هنگامی که من در این جا به قاتل راست می‌گویم، در حقیقت شمشیری را تیز کرده‌ام که در نهایت گردنم و همه بی‌گناهان دیگر را خواهد زد. معنای کارم به زبان کانتی این است که من در موردی که جان بی‌گناهی به خطر افتاده است به جنایتکاری که در پی او است راست می‌گویم و در عین حال می‌پذیرم که این کارم به صورت قاعده‌ای عام درآید و از این پس هر جا جنایتکاری در پی بی‌گناهی بود دیگران به او راست بگویند و جایش را نشان دهند، حتی اگر آن بی‌گناه من باشم. این استنتاج تلخ‌تر از آن است که حتی کانت آن را بپذیرد چرا که قاعده‌ای که قرار بود مانع شر شود خود به گسترش آن کمک کرده است. در این صورت من زمینه خودکشی خود را فراهم کرده‌ام، حال آن که طبق نظرگاه کانت چنین حقی ندارم. از اینها گذشته، از نظر کانت ما نه تنها نسبت به خود و دیگران تکالیفی ضروری داریم - که نمونه‌اش را در بالا آوردیم - بلکه نسبت به خود و دیگران نیز وظایفی اختیاری و شایسته داریم. از جمله این وظایف، آن است که برای رشد خود و شکوفایی استعدادهای خویش و دیگران بکوشیم و خود را بخشی از انسانیت به‌شمار آوریم و اهداف دیگران را اهداف خود بشناسیم و در جهت تحقق آن پیش برویم. به گفته کانت: «غایت طبیعی همه مردمان، شادی خود آنان است. انسانیت براستی می‌تواند پایدار بماند بی‌آن که کسی به شادی دیگری یاری کند. به شرط آن که کسی از روی قصد، چیزی از شادی دیگران نکاهد.»^{۴۰}

طبق این بیان، من در برابر آن بی‌گناه مکلف هستم که به او کمک کنم و از شادی او نگاهم. حال اگر به قاتل جای او را بگویم، مانع شادی او و رسیدنش به غایت مطلوبش شده‌ام. پس در این مورد اگر تنها دو راه در پیش داشته باشیم و ناگزیر از انتخاب میان مصلحت و حقیقت باشیم، نه تنها می‌توانم، بلکه باید مصلحت را بر حقیقت مقدم داشت و دروغ گفت. سخن کوتاه، در مورد قاتل فرضی براساس دیدگاه کانت می‌توان دروغ گفت و به محذور اخلاقی برنخورد. خلاصه دلایل دروغ‌گویی در این باب به این شرح است: ۱. بر اساس قاعده عام، در این مورد می‌توان دروغ گفت و در همان حال پذیرفت که این دروغ به قاعده‌ای عام تبدیل شود، بی‌آن که تعارضی با قاعده راستگویی پیدا کند. ۲. براساس تقریر غایت فی نفسه، در این جا می‌توان دروغ گفت، زیرا مکلف هستم که ناخواسته ابزار صرف دیگری نشوم. ۳. بر اساس برابری حکم میان خشونت و دروغ‌گویی، در این جا می‌توان دروغ گفت، زیرا تفاوتی میان جواز خشونت و دروغ نیست. ۴. براساس وظیفه اختیاری کمک به دیگران و کوشش در جهت نکاستن شادی آنان، می‌توان دروغ گفت.

برخی از فیلسوفان اخلاق پس از کانت، در عین دم زدن در فضای فکری او، حکم مطلق او را درباره دروغ‌گویی قبول نکرده و در آن خلل‌هایی یافته‌اند. از نظر سیسلا باک و برخی منتقدان کانت، هرچند منع دروغ حکمی عام است، یعنی تابع این شخص و آن شخص نیست، لیکن مطلق نیست یعنی از آن لازم نمی‌آید که هرگز و تحت هیچ شرایطی نباید دروغ گفت. از این منظر هنگامی که کانت مدعی است چون حکم دروغ عام است، هرگز نباید دروغ گفت، مرتکب مغالطه مورد خاص و تصادفی (fallacy of accident) شده است، حال آن که می‌توان در عین قبول کلیت حکم دروغ، در مواردی آن را مجاز شمرد.^{۴۱} خانم باک، در عین حال که وظیفه‌گرا و هم‌نظر با کانت است، حکم منع دروغ‌گویی را وظیفه‌ای فی بادی النظر می‌داند و بر آن است که در مواردی مانند قاتل فرضی

نظریه اخلاقی کانت،
از دور دل می‌برد و
از نزدیک زهره را
و به همان میزان که
استحکام و استواری آن
بسیاری از عقل‌گرایان را
مجدوب خود کرده است،
ظاهراً انعطاف‌ناپذیری و
ناکارآمدی آن، راه را
بر نقد ناقدان و
طعن طاعنان
گشوده است



ایمانوئل کانت

می‌توان دروغ گفت. وی در کتاب دروغ‌گویی: انتخاب اخلاقی در زندگی عمومی و خصوصی، سه معیار را برای توجیه دروغ‌گویی به دست می‌دهد و معتقد است که در صورتی که هر دروغی از آزمون این سه معیار سرفراز بیرون آمد، که البته عمدتاً چنین نیستند، می‌توان دروغ گفت بی آن که خطایی اخلاقی مرتکب شد. این معیارها عبارتند از: ۱. آیا گزینه‌های دیگری، جز دروغ گفتن، مشکل را حل می‌کند؟ ۲. چه دلایل اخلاقی به سود دروغ گفتن و چه دلایلی بر ضد آن می‌توان پیش نهاد؟ و ۳. برای بررسی دو گام پیش گفته، باید دید که افراد خردمند جامعه درباره این نوع دروغ چه خواهند گفت.^{۴۲}

دغدغه کانت

چرا کانت واقعاً چنین مصرانه، با هر نوع دروغی مخالفت می‌کرد؟ آیا واقعیت‌ها را نمی‌دید و چنان در بند آرمان‌گرایی بود، که به نظر خود بیش از واقعیت بها می‌داد؟ یا آن که مسئله دیگری در میان بود؟ حق آن است که کانت، چشمانش را بر واقعیت نبسته بود و چنین نبود که در زندگی خود تجربه راست و دروغ نداشته باشد. او به نیکی حساسیت این موضوع را دریافته و بدان اشاره و حتی چنین تصریح می‌کند: «اگر ما بخواهیم در تمام موارد حقیقت را دقیقاً مراعات کنیم، اغلب باید بهای شرارت دیگران را که از حقانیت ما سوء استفاده می‌کنند بپردازیم. اگر همه خوش‌طینت باشند، نه فقط تکلیف است که هیچ کس دروغ نگوید، بلکه همه باید به این جهت دروغ نگویند که دروغ‌گویی موجب اضطراب و نگرانی آنها می‌شود. اما اکنون چون انسانها اهل شرارت‌اند، واقعیت این است که انسان اغلب به موجب مراعات دقیق حقیقت در معرض خطر قرار می‌گیرد. لذا اغلب در اندیشه دروغ‌گویی است و این مطلب از مشکلات فیلسوفان اخلاق است... در این شرایط، دروغ یک سد حفاظتی محسوب می‌شود. سوء استفاده دیگران از قدرت، به من اجازه می‌دهد که از خود دفاع کنم.»^{۴۳}

کانت خود به این مسائل واقف است و به ضرورت دروغ‌گویی در مواردی خاص آگاهی دارد. لیکن او بر آن است تا نظامی اخلاقی پدید آورد، که در آن همه انسانها برابر باشند و هر شخصی غایتی مستقل به‌شمار رود. در چنین دستگاهی، هیچ بهانه‌ای برای برخورد ابزارانگارانه با دیگران وجود ندارد و همه ذات‌های خردمند، غایباتی مستقل هستند و مقصود کانت از مفهوم "ملکوت غایات" (Kingdom of Ends) همین است. اگر قرار باشد به هر بهانه‌ای قاعده بشریت یا غایت فی نفسه، لغو شود، دیگر جایی برای تحقق این نظام اخلاقی نخواهد بود. لذا به نظر می‌رسد که این همه سرسختی کانت و برخورد مطلق‌گرای او با مسئله دروغ، دفاع‌پذیر باشد. با این همه، ما به گفته کانت در جهانی سرشار از شرارت‌ها و سوءاستفاده‌ها زندگی می‌کنیم و گرچه رسیدن به آن آرمان والا مطلوب است، لیکن باید نظام اخلاقی ما تا رسیدن به آن مطلوب نهایی، به‌گونه‌ای طراحی شود که، ما را از ابزار صرف دیگران شدن بازدارد و این کاری است که باید با درنگ بیشتر در اصول کانتی آن را به‌دست آورد. بدین معنا که ما علاوه بر آن اصل کلی، نیازمند قواعدی خاص برای مواجهه با شر در جهان فعلی هستیم.

پی‌نوشت‌ها

۱. استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب.

2. *Critique of practical Reason*, Immanuel Kant, New York, Dover Publications, 2004, p. 170.

3. *A Treatise of Human Nature*, David Hume, edited by L. A. Selby- Bigge, Oxford, Oxford university press, p. 415.

۴. جستاری در باب اصول اخلاق، دیوید هیوم، ترجمه مجید داودی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۸، ص ۱۶۴.

۵. همان.

۶. بنیاد مابعد‌الطبیعه اخلاقی: گفتاری در حکمت کردار، ایمانوئل کانت، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران، خوارزمی،

۱۳۷۵، ص ۶۰.

۷. همان، ص ۶۱.

۸. همان، ص ۷۴.

۹. همان، ص ۱۹.

۱۰. مابعد‌الطبیعه اخلاقی: مبانی مابعد‌الطبیعی تعلیم فضیلت (فلسفه فضیلت)، ایمانوئل کانت، ترجمه منوچهر صناعی دره‌بیدی،

تهران، نقش و نگار، ۱۳۸۰، ص ۶۷.

۱۱. داوری اخلاقی: فلسفه‌ی اخلاق چیست؟ هکتور زاگال و خوزه گالیندو، ترجمه احمد علی حیدری، تهران، حکمت، ۱۳۸۶، ص ۱۵۵.

12. dismal and monastic asceticism.

13. *On grace and dignity, Friedrich Schiller, in Immanuel Kant: Critical Assessments*, edited by Ruth F. Chadwick, London, Routledge, 1992, vol. 1, p. 7.

14. Rae Langton.

15. *Maria von Herbert's Challenge to Kant, Rae Langton, in Ethics*, edited by Peter Singer, Oxford, Oxford University press, 1994, pp. 281-294.

۱۶. برای دیدن نقدهای فمینیست‌ها به اخلاق کانتی و تحلیل آن‌ها، نگر: جنسیت و اخلاق مراقبت، سید حسن اسلامی، فصلنامه مطالعات راهبردی زنان، شماره ۴۲، زمستان ۱۳۸۷.

17. *Lying: Moral Choice in Public and Private Life*, By Sissela Bok, New York, Vintage Books, 1979, p. 44.

18. *Creating the Kingdom of Ends*, Christine M. Korsgaard, Cambridge, Cambridge University Press, 1997, p. 133.

19. Ibid.

۲۰. این رساله به وسیله نگارنده ترجمه و نخست در فصلنامه نقد و نظر (شماره ۲۱-۲۲، زمستان و بهار ۱۳۷۸-۱۳۷۹) و سپس در پیوست کتاب دروغ مصلحت‌آمیز؛ بحثی در مفهوم و گستره آن، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷، منتشر شده است.

۲۱. بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ص ۶۱

۲۲. در باب حق پنداری دروغ گفتن به انگیزه‌های انسان دوستانه، در دروغ مصلحت‌آمیز؛ بحثی در مفهوم و گستره آن، ص ۴۶۹.

۲۳. همان، ص ۴۷۰.

۲۴. همان، ص ۴۷۱.

۲۵. بنیاد ما بعد الطبیعه اخلاق، ص ۷۴.

۲۶. اخلاق در فلسفه کانت، راجر سولیوان، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰، ص ۱۵۱.

۲۷. صلح پایدار، ایمانوئل کانت، ترجمه محمد صبوری، تهران، انتشارات به باوران، ۱۳۸۰، ص ۹۶.

۲۸. مابعد الطبیعه اخلاق: مبانی مابعد الطبیعی تعلیم حق (فلسفه حقوق)، ایمانوئل کانت، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، نقش و نگار، ۱۳۸۰، ص ۲۱۱.

۲۹. کانت دشمن متجاوز را بر اساس همان قاعده معروف خود این گونه تعریف می‌کند: «دشمن متجاوز کسی است که عموماً اراده‌اش (لفظاً یا عملاً) حاکی از قاعده‌ای باشد که اگر به قانون کلی تبدیل گردد، وضعیت صلح در میان ملت‌ها ناممکن شود.» فلسفه حقوق، ص ۲۱۳.

۳۰. فلسفه فضیلت، ص ۹۵.

۳۱. درس‌های فلسفه اخلاق، ایمانوئل کانت، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، انتشارات نقش و نگار، ۱۳۷۸، ص ۳۰۶.

۳۲. در این باره به توضیحات مترجم این کتاب بنگرید.

۳۳. فلسفه کانت، اشتفان کورنر، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۷، ص ۲۸۴.

۳۴. بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ص ۲۷. نیز نک: همان، ص ۶۰ و ۶۱

۳۵. همان، ص ۷۴.

۳۶. مابعد الطبیعه اخلاق: مبانی مابعد الطبیعه تعلیم فضیلت (فلسفه فضیلت)، ص ۵۲.

37. *A simplified Account of Kant's Ethics*, Onora O'Neill, in *Contemporary moral problems*, edited by James White, New York, West Publishing Company, 1997, p. 38.

۳۸. بنیاد مابعد الطبیعه اخلاق، ص ۷۵.

۳۹. فلسفه فضیلت، ص ۱۰۴.

۴۰. بنیاد مابعد الطبیعه اخلاق، ص ۷۷.

41. *Ethics for Life: A Text with Readings*, Judith A. Buss, Fourth editin, Boston, McGraw Hill, 2008, p 336.

42. *Lying: Moral Choice in Public and Private Life*, pp. 111-112.

۴۳. درس‌های فلسفه اخلاق، صص ۳۰۷-۳۰۸.



ایمانوئل کانت